

مشترکات اندیشه عرفان اسلامی و حکمت متعالیه : عشق و ادراک ازدیدگاه مولانا و ملا صدرا

غلامرضا کوهستانی^۱

^۱عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

نویسنده مسئول:

غلامرضا کوهستانی

مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات (سال پنجم)
شماره ۱۷ / پاییز ۱۳۹۸ / ص ۷۹-۸۴

چکیده:

حکمت متعالیه و عرفان اسلامی چند ساله، از جمله عشق و ادراک که مساله بسیار مهم و وسیعی است، مشترک هستند. زیرا، در عرفان اسلامی، و حکمت متعالیه (فلسفه اشراقی)، عشق جان و اساس عالم است، که به واسطه آن، همه موجودات از ادنی تا اعلی، در جنبش اند، و به سوی سر منشا عشق، یعنی حق تعالی، در حرکت هستند. پژوهشگر، در این پژوهش، با تکیه بر مثنوی معنوی و کلیات شمس مولانا، و اسفار اربعه صدرالمطالین، دو نماینده معروف عرفان اسلامی و حکمت متعالیه بر آن است تا اشتراکات این دو شیوه تفکر اسلامی درباره عشق را بررسی کند.

کلید واژه: مولانا، ملاصدرا، عرفان اسلامی، حکمت متعالیه و عشق

بررسی منابع:

مسأله عشق یکی از مسائل بسیار مهم و وسیع در حکمت متعالیه و عرفان اسلامی است. عنوان ادراک که در اینجا به دنبال عشق آمده است، به جهت تلازم موجود بین آن دو است؛ زیرا هر عاشقی نسبت به معشوق خود درکی دارد، چه درک غریزی و فطری و چه ارادی و تحقیقی. در عرفان اسلامی و حکمت متعالیه (فلسفه اشراقی) عشق جان و اساس عالم است که به واسطه آن همه موجودات از ادنی تا اعلی، در جنبش اند و به سوی سرمنشأ عشق یعنی حق تعالی، در حرکت هستند.

عارفی چون مولانا جلال الدین بلخی و فیلسوف متعالی مآصدرای شیرازی، در آثار و نوشته هایشان عشق، نقشی محوری و اصلی دارد و نزدیکی دیدگاه هایشان را در این باره به وضوح می توان در مثنوی معنوی و کتاب اسفار اربعه دید. «ارزش عشق»، «سریان عشق در کائنات»، «توجه به عشق مجازی»، «پاکدامنی و عفت در عشق» و... از جمله موضوعاتی هستند که مولانا و مآصدرای، در آن ها هم رأی و هم نظرند و تنها تفاوت دیدگاه آن دو، در این است که آیا عشق مجازی به جسم معشوق تعلّق دارد یا به روح او. نگارنده در این پژوهش، پس از ذکر عشق از منظر عرفانی و فلسفی، مشترکات دیدگاه مولانا و مآصدرای را بررسی خواهد کرد.

عشق از منظر عرفانی و فلسفی :

از نظر عرفان و فلسفه، میل و کشش و علاقه شدید به سوی خیر برین است که ملازم با ادراک است، ولو ادراک اجمالی. از این رو، عشق مورد بحث در فلسفه و عرفان اسلامی، عشق صعودی است نه نزولی؛ یعنی عشق به برتریها و فضائل که در خیر برین موجود است (محمدی، ص ۶۵۱؛ خلیلی، ص ۱۳۴-۱۳۵). حال اگر گفته شود که عشق معشوق به عاشق چگونه توجیه می شود؟ زیرا معشوق برتر از عاشق بوده، ولی در عین حال او نیز به عاشق خود علاقه دارد. آیا می شود گفت که عشق معشوق به عاشق عشق نزولی است یا خیر؟ جواب این است که عشق در موجودات عالم مادی، نباتی، حیوانی، انسانی و ملکی یک طرفه است؛ یعنی همیشه از پائین به بالا بوده و هر موجودی عاشق مراتب بالاتر از مرحله کمال نوعی خود است. اما همین عشق وقتی در رابطه با خیر و کمال مطلق یعنی حضرت حق مطرح می گردد، دو طرفه می شود که همه عاشق او و او عاشق همه است. ولی عشق او به همه، در واقع عشق به ذات خویش است نه عشق ما سوی الله؛ چون همه مخلوقات، تجلی اسما و صفات حضرت باری تعالی است. لذا عشق به مخلوقات، همان عشق به ذات ربوبی که در اسم الخالق تجلی کرده است می باشد. به قول مولای رومی:

خلق را چون آب دان صاف و زلال
اندر و تابان صفات ذوالجلال

جناب صدرالمتألهین می گوید :

«الهیونی که قائل به سریان عشق در جمیع موجودات هستند، ثابت کرده اند که هر چیزی عشق و شوقی به ذات خود یا آنچه که موجب کمال ذاتش می شود دارد، نه به آنچه که ما دون خود یا ناقص از خود است. خلاصه اینکه هر کس در سلک عرفای الهی سیر کند، باید سلسله عشق را بدین ترتیب مرتب کند که عشق از سوی موجودات سافل به سمت موجودات عالی باشد که حائز مرحله اتم و اکمل وجودند، تا اینکه این عشق به عشق حضرت واجب الوجود منتهی گردد، به طوری که همه اشیا عاشق و مشتاق به آن باشند (اسفار، ج ۷، ۱۵۷-۱۵۶). بنابراین هر موجودی نسبت به خدا عشق و ادراک دارد.

« خداوند سبحان برای هر یک از موجودات عقلیه و نفسیه و حسیه و طبیعی، کمالی مقرر داشته است. عشق و شوق به آن کمال و حرکت بدان سو جهت اتمام آن در ذات هر موجودی نهفته است. پس عشق مجرد از شوق، مخصوص مفارقات عقلیه است که از هر جهت به فعلیت رسیده اند و برای غیر آنها [مفارقات] یعنی موجودات دیگری که از نقص و فقدان کمال به دور نبوده و از بغضی جهت بالقوه هستند، عشق و شوق ارادی یا طبیعی که مخصوص به عالم خودشاه هست نیز وجود دارد که هر کدام بنا به تفاوت درجات و جایگاه خود از آن برخوردارند. هیچ موجودی از محبت الهی و عشق و عنایت ربانی بی نصیب نیست؛ چه اگر موجودی یک لحظه از این محبت الهی خالی باشد، هلاک گشته و از بین می رود. پس هر موجودی عاشق کمال وجود و نافی نقص و عدم بوده و به ناچار عاشق کمال لایق خویش و مشتاق نیل بدو است. از این رو عشق در هر حال برای هر چیز حاصل است؛ چه در حال وجود کمال خود و چه در حال فقدان آن کمال» (اسفار، ج ۷، ۱۴۸-۱۵۰).

وی در خصوص عشق هر موجود دانی به موجود عالی که دارای کمالات برتر است، می گوید: «پس در این هنگام، وقت تمامیت جسم به طبیعت اوست به ناچار به تمامیت خودش که همان طبیعت اوست، عشق می ورزد. چون تمامیت طبیعت به نفس مدبره طبیعت است، پس لاجرم به آن عشق می ورزد. و از طرفی چون همه نفس به عقل وابسته است، لذا نفس نیز به عقل عشق می ورزد و عقل هم به حضرت واجب الوجود عشق می ورزد که تمامیت هر چیزی به اوست» (همان ص ۱۵۷).

وقتی عشق در هر چیزی سریان و جریان داشت و مایه حیات و حرکت گشت، بنابراین اشعار به وجود این عشق، یک امر حتمی خواهد بود که مآصدرای می گوید :

«و تو می‌دانی که اثبات عشق در چیزی بدون حیات و شعور آن چیز صرفاً یک امر اسمی است نه حقیقی. و ما قبلاً وجود حیات و شعور را در همه موجودات ثابت کردیم. مسأله عمده در این باب، اثبات همین مطلب است که نه برای شیخ الرئیس [ابو علی] تحقق یافته و نه برای احدی از فلاسفه بعد از او تا زمان ما؛ مگر برای عده‌ای از اهل کشف و شهود از صوفیه که برای آنها به نوعی آشکار گشته و آنان در پرتو مکاشفه و تتبع در انوار قرآن و سنت، بدین نکته رسیده‌اند که همه اشیاء زنده و گویا و ذاکر حضرت حق و تسبیح گوی او بوده و خدا را سجده می‌کنند که استشهاد به آیه چهل و چهارم سورة اِسرائ دارد. «و هیچ چیزی نیست، مگر اینکه تسبیح گوی خدا بوده ولی مردم تسبیح آنان را نمی‌فهمند».

از نظر مولانا نیز همه اشیای عالم درک دارند، ولی اجازه ابراز آن را در همه وقت و برای هر کسی پیدا نمی‌کنند؛ اما در طول تاریخ به کرات این حقیقت برای مردم آشکار شده است که آب و باد و خاک و زمین و آسمان و همه موجودات، اعم از جماد و نبات و حیوان، دارای قوه مدرکه بوده و ذی شعورند.

مولانا می‌گوید: اگر باد شعور نداشته باشد، چگونه قوم عاد را از سایر اقوام تشخیص می‌دهد؟ اگر آب را از شعور بی‌بهره باشد، چطور قوم موسی را از قوم فرعون تشخیص داده و به موسویان کاری نداشته، ولی فرعونیان را غرق می‌کند؟

باد را بی چشم اگر بینش نداد	فرق چون می‌کرد اندر قوم عاد؟
آتش نمود را گر چشم نیست،	با خلیش چون تجسم کرد نیست

همچو آب نیل دانی وقت غرق

کومیان هر دو امت کرد فرق (مثنوی، دفتر ۴، ابیات ۲۴۱۲-۲۴۲۲).

همچنین مولوی مطالب ملاصدرا را در ضمن بیان قصه‌های متفاوت مثنوی عنوان کرده است. از جمله آن قصه‌ها، جریان مریض شدن مجنون و حجامت وی است. مجنون می‌گوید: چون وجود من از عشق لیلی پر است، لذا اگر تیغ بر من بزنید، به وجود لیلی صدمه می‌رسد، بدین جهت از خونگیری امتناع می‌کند.

مولوی در این قصه به سریان عشق در همه موجودات اشاره کرده و می‌گوید: اگر انسان نان یا گوشت حیوانات دیگر را می‌خورد و آن جذب بدن وی می‌شود، به دلیل وجود اشتیاق و میل آب و نان و گوشت به خیر برین است. یعنی هر کدام از این موجودات، عاشق کمال برتراند. از این رو جذب وجود انسان می‌شوند

جسم مجنون را ز رنج دوری

اندر آمد علت رنجوری

خون به جوش آمد ز شعله اشتیاق

تا که پیدا شد در آن مجنون خنای (مثنوی، دفتر ۵، ص ۳۱۲).

مولوی در جای دیگر همه حرکات موجودات را به علت جاذبه عشق می‌داند. حتی خواص هر چیزی در گرو وجود عشق است. اگر از آسمان باران می‌بارد و از زمین گل می‌روید، اگر شب و روز در پی هم هستند، اگر بادهای بهاری نفس زندگی بر نباتات می‌دمند و... همه در پرتو عشق است که به مشیت الهی در همه ذرات هستی نهاده شده است.

حکمت حق در قضا و در قدر

کرد ما را عاشقان یکدگر

جمله اجزای جهان ز آن حکم پیش

جفت جفت عاشقان جفت خویش.... (مثنوی، دفتر ۳، ص ۲۵۱-۲۵۲).

عشق و ابتهاج :

چون حضرت باری تعالی وجود و علم و ادراک محض است، لذا عشق محض نیز هست. البته عشق باری به خارج از ذات نبوده، بلکه عشق به ذات است. از این رو بعضی‌ها قائل به احساس لذت حضرت حق شده‌اند. با این بیان که چون خداوند سبحان جمال مطلق و علم مطلق و ادراک مطلق است، پس خدا جمال خود را ادراک می‌کند و نتیجه علم به جمال و ادراک آن، احساس لذت به قدر جمال و درک آن است (بابایی، پری‌چهره حکمت، ص ۱۸۹-۱۹۱).

ملاصدرا در خصوص عشق ذات به ذات می‌گوید: «اما حضرت واجب فقط عاشق ذات خویش بوده، ولی هم معشوق به ذات خویش و هم بر ما سوای ذات خود است [یعنی عاشق بودنش یک طرفی، ولی معشوق بودنش دو طرفی است]. اما ذوات عقلیه، همه عاشق حضرت واجبند نه عاشق خود. اگر عاشق بر خود نیز باشند، از آن جهت است که ذوات آنها آثار حضرت واجب تعالی است. پس عشق آنها به ذواتشان مستهلک در عشقشان به حق تعالی است؛ همانگونه که نور وجودشان مضمحل و مستهلک در نور احدیت است؛ پس در حقیقت،

آنجا عشقی است واحد متصل ذو مراتب که برخی از آنها بر برخی دیگر محیط بوده و خداوند از ورای همه بر همه احاطه دارد.» (اسفار، ص ۱۵۱).

ملاصدرا در ادامه مطلب خویش، دامنه عشق به ذات را به همه اشیاء سرایت داده و می‌گوید: «او فقط به ذات خود مبتهج و مسرور است، نه به غیر آن. زیرا غیری وجود ندارد. او نه بدیلی دارد و نه شریکی. و تنها او عزیز قهار است [و فقط اوست که قاهر و ما فوق همه بندگان و محیط بر همه آنهاست]. پس در عشق به ذات، عشق به همه اشیاء منطوقی است؛ همانطور که در علم به ذات خود، علم به همه اشیاء نیز هست.» (همان، ص ۱۵۷).

مولوی نیز همه عشقها را به سوی خدا دانسته و می‌گوید: عشق با همه انواع و اقسامش، چه حقیقی و چه مجازی، نوعی جاذبه الهی است که انسانها را به مبدأ عشق، یعنی به سوی حضرت احدیت رهنمون می‌گردد. البته بعضی‌ها به علل گوناگون این ادراک را ندارند و خود را در مراحل اولیه عشق که بعضا عشق ظاهری است، در آن می‌ایستند و از عظمت مراحل بالاتر آن محروم می‌مانند

عاشقی گر زین سر و گر زان سر است عاقبت ما را بدان شه رهبر است

گفت: معشوقم تو بودستی نه آن لیک کار از کار خیزد در جهان (مثنوی، دفتر اول، ص ۴).

مولوی در جای جای مثنوی به بهانه‌های گوناگون بیان کرده است. او می‌گوید: همه حرکات عاشق مال معشوق است، ولی عاشق پرده‌ای بر روی این حقیقت شده است؛ زیرا اگر معشوق نباشد، عاشق از خود چیزی ندارد. پس در واقع علت همه حرکات عاشق معشوق است:

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای

چون نباشد عشق را پروای او او چو مرغی ماند بی‌پر، وای او (همان، دفتر اول، ص ۳).

عشق کلی و سریان عشق :

از نظر ملاصدرا عشق در هر موجودی به میزان سعه وجودی آن، سریان و جریان دارد. موجوداتی که از مراتب وجودی قویتری برخوردارند، از درجه عشق شدیدتری نیز بهره‌مند هستند. از این رو، موجود بی‌عشق پیدا نمی‌شود. به عبارت دیگر، عشق در نظر جناب صدرا، معادل با وجود است؛ یعنی هر آنچه از وجود بهره‌ای دارد، به همان مقدار عاشق نیز هست. ملاصدرا از این عشق، به عشق حافظ تعبیر کرده و می‌گوید: حافظ هر چیزی در مدار وجودی آن، عشق آن است؛ یعنی عشق، علت وجود هر موجودی است. وی در کتاب اسفار، فصل خاصی تحت همین عنوان باز کرده آورده است (اسفار، ج ۷، ص ۱۵۸).

مولوی نیز همانند ملاصدرا زمین و آسمان و همه موجودات زمینی و آسمانی را همانند انسان سرگشته و عاشق حضرت ربوبی دانسته که جهت نیل به معشوق خود، در ناله و حرکت‌اند.

همچو سنگ آسیاب در اضطرار

روز و شب نالان و گردان بی‌قرار (کلیات شمس تبریزی، تصحیح فروزانفر، چاپ امیرکبیر، ص ۲۳۷).

عشق حقیقی و عشق مجازی :

مسئله عشق حقیقی و مجازی یکی از مسائل اختلافی و جنجالی عرفان و ادبیات و فلسفه است. اگر کسی سیری در دیوان‌های شاعران و کتاب‌های عرفانی و فلسفی داشته باشد، با عبارات فراوانی از توصیف عشق مجازی روبرو می‌گردد. از این رو، همیشه و همه جا نمی‌شود رخ و زلف و چشم و امثال ذلک را توجیه عرفانی و ماوراءالطبیعی کرد. از طرفی، همه اصطلاحات مذکور، در همه جا برای عشق مجازی وارد نشده، بلکه در موارد زیادی هر کدام از این اصطلاحات رمز و علامتی برای حقایق الهی است که:

من چو لب گویم، لب دریا بود

من چو لا گویم، مراد الا بود

ملاصدرا و مولانا، هر دو عشق مجازی را به عنوان چاشنی و جرقه عشق حقیقی ممدوح می‌دانند. از نظر این دو بزرگوار، درک زیبایی ظاهری، مانند: جمال زیبا، رنگ و قد و بیان زیبا، همه باعث می‌شوند تا آدمی به شناخت زیبایی بیشتر پی ببرد. از این رو گفته شده است: «المجاز قنطرة الحقیقة» (مجاز پلی است جهت عبور به حقیقت) اما مشغول شدن به مجاز و غفلت از حقیقت، صحیح نبوده و موجب خسران و بدبختی می‌شود. زیرا زیباییهای ظاهری همه نمودی از زیباییهای حقیقی است (بهزاد اتونی، عشق از منظر مولانا و ملاصدرا، ص ۹).

ملاصدرا با اختصاص فصلی به این موضوع به صورت مشروح پرداخته است که عصاره نظر ملاصدرا در خصوص عشق، این است که عشق مجازی از آن جهت که در طبیعت آدمی نهفته است و خداوند آن را بالفطره در ذات انسان قرار داده است، بدون حکمت نبوده و از این رو بدون فایده نیز نخواهد بود. علت دیگر برای ممدوح بودن این عشق در نظر جناب صدرا، نقش سازنده آن برای سالکین مبتدی است. از

آنجا که عوام الناس، محسوسات را بهتر از معقولات درک کرده و انشان به محسوسات بیشتر از معقولات است، لذا عشق مجازی به عنوان یک پدیده محسوس جهت تمرین دادن انسانهای مبتدی و آشنا ساختن آنان با زیباییهای موجود، می تواند برای مدتی سازنده واقع گردد (بابایی، همان پیشین، ص ۱۵۲).

مولوی نیز در دو کتاب «مثنوی معنوی» و «کلیات شمس تبریزی» در خصوص عشق مجازی و عشق حقیقی صحبت کرده است. وی اشعار زیادی را که بیانگر حالات و خواص و غایت عشق مجازی و عشق حقیقی است، در آثار خود به کار برده است. از نظر مولوی، عشق حیوانی به خودی خود بد نبوده، بلکه خداوند از روی حکمت بالغه خویش آن را به وجود آورده است و انسانها وظیفه دارند که در حدّ معقول و مشروع از آن استفاده کنند. افراط در به کار گیری و تفریط در سرکوب کردن یا از بین بردن آن، خلاف حکمت آفرینش است (مثنوی، دفتر ۵، ص ۲۷۸؛ کلیات شمس، ص ۷۵، ۱۲۳).

از نظر مولوی، آنچه ناروا و ممنوع است، استفاده ناصحیح از قوه شهوانیه است، نه اصل قوه شهوت. وی در رابطه عشق مجازی و عشق حقیقی همانند ملاصدرا گاهی عشق مجازی را مقدمه عشق حقیقی دانسته و می گوید: عشق مجازی چون شمشیر چوبین است که والدین به دست اولاد صغیر خود می دهند تا با آن تمرین جنگ و فنون جنگی کرده تا بدین وسیله آمادگی لازم را جهت انجام جنگ واقعی در مواقع لزوم به دست آورند. پس شمشیر چوبین به دست گرفتن در دوران خاصی لازم است، ولی انسان نمی تواند همیشه شمشیر چوبین به کمر ببندد (کلیات شمس، ص ۶۰).

از نظر مولوی عشق مجازی گاهی می تواند وسیله ای برای رسیدن به عشق حقیقی باشد. از آنجا که عشق مجازی معمولاً ملموس بوده و با محسوسات سروکار دارد و آدمی به محسوسات مأنوستر از معقولات بوده و مادیات را بهتر از معنویات درک می کند. و از طرفی، انسان دارای قوه تجرید است به طوری که می تواند حالات و حقایق را از هم جدا سازد؛ لذا وقتی به عشق مجازی رو می آورد و آن را درک می کند، بعد از مدتی حقیقت عشق را از معشوق و معقول را از محسوس تجرید کرده و مستقلاً بدان توجه می کند. یعنی وقتی زیباییهای معشوق خود را می بیند و بدان علاقه مند می شود، بعداً می تواند بدون معشوق نیز آن زیباییها را تعقل کرده و درک کند، و لو اینکه معشوق حاضر نباشد. ادراک زیبایی معشوق در غیاب وی، ادراک تجریدی و معقول است و از این مرحله به بعد، عاشق می تواند زیبایی را دوست داشته باشد، بدون اینکه آن را در وجود شخص زیبایی لحاظ کند که به این زیباییها، زیباییهای مجرد گفته می شود. در این مرحله، عاشق می تواند از زیبایی نیز بالاتر رفته و به مبدأ آن که همان خالق زیبایی باشد، توجه نموده و عاشق آن گردد (مثنوی، دفتر ۵، ص ۳۳۴، مولانا این مطالب را در ضمن قصه هایی همچون ماجرای لیلی و مجنون بازگو می کند).

منابع:

اتونی، بهزاد و بهناز، «عشق از منظر مولانا و ملاصدرا (باتکیه بر مثنوی معنوی، اسفار اربعه)»، مجله عرفانیات در ادب فارسی، زمستان ۱۳۹۰.

بابایی، علی، پری چهره حکمت، تهران انتشارات مولی ۱۳۸۶ ش.

خلیلی، محمدحسین، مبانی فلسفی عشق از منظر ابن سینا و ملاصدرا، قم، انتشارات بوستان کتاب قم ۱۳۸۲.

صدرالمتألهین، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، قم، مکتبه المصطفوی ۱۳۶۸.

قرآن کریم.

محمدی، علی، تفسیر مثنوی با مثنوی، همدان، انتشارات دانشگاه بوعلی سینا ۱۳۸۸

مولانا جلال الدین محمدبلخی، کلیات شمس، چاپ فروزانفر، تهران، امیرکبیر ۱۳۶۳

همو، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، انتشارات کندر ۱۳۸۹